بسم الله الرحمن الرحیم

# استاد طباطبایی حفظه الله

# بحث واجب نفسی و غیری

# جلسه ۱۰/۰۸/۱۴۰۰

مقرر یزدانی

بحث به اینجا رسید که اطلاق صیغه افعل اقتضای نفسیت دارد ام لا؟

اینرا معلق بر معنای صیغه افعل کردند که مفهوم طلب و یا واقع طلب باشد. به توضیح سابق.

مرحوم محقق اصفهانی رحمة الله علیه بر آخوند رحمة الله علیه اشکال کردند:

آخوند فرمودند معنای صیغه افعل قابل اطلاق و تقیید است و اقتضای اطلاق و نفسیت دارد.

ایشان یک اشکالی در تقریر اطلاق و تقیید کردند و ۲ اشکال به دنبال.

## سید استاذ اشکالات مرحوم محقق اصفهانی رحمة الله علیه می خواهند جواب دهند:

می فرمایند این اشکالات برای ما واضح نیست. اینکه اطلاق و تقیید در مفاد هیئت به گونه ای که نتیجه دهد واجب غیری و نفسی می شود ،‌ بگوییم اینجا وجب هنا واجب آخر ام لا؟ که اطلاق اینجا اقتضای نفسیت دارد. اگر مراد غیریت بود باید می بود بما کان هنا وجوب آخر . مرحوم محقق اصفهانی می فرماید : این را نباید اینطور تقریر کرد، باید گفت وجوب منبعث از وجوب آخر باشد یا منبعث از وجوب آخر نباشد. و تقیید به اینست که منبعث از وجوب آخر باشد. به توضیح سابق.

سید استا‌ذ اشکال کردند که اینکه بگویی اطلاق نباید منبعث به وجوب آخر باشد و تقیید باید منبعث باشد نا تمام است. چرا ؟

که انبعاث وجوب آخر و عدم انبعاث هر یک تقیید است و نمی شود وجوبی که می گویی هیئت افعل وقتی منبعث نشد از وجوب آخر ، یعنی منبعث از وجوب آخر اگر نباشد، نمی شود گفت این واجب در این صورت نفسی باشد.

بلکه ، هریک از انبعاث و عدم انبعاث خودش تقیید است نمی شود گفت یکی اطلاق و رهایی است و یکی تقیید است. مرحوم آخوند رحمة الله علیه می فرماید: اطلاق به این نیست که کان هناک عند وجوب شی آخر ام لا؟ و تقیید به اینست که امر کرده به شیئی عند وجوب شیء آخر و این تقیید است.

 اگر اطلاق را بگویی امر به شیئی کرده و منبعث از وجوب آخر نباشد، این خودش تقیید است. و انبعاث هم تقیید است. انبعاث و عدمش تقیید است، منتهی یکی عدمی و یکی وجودی. نمی شود اطلاق و تقیید را اینگونه بیان کرد. و کلام آخوند رحمة الله علیه درست است.

با جواب از این اشکال اشکال دوم هم دیگر حل می شود و نوبت به او نمی رسد. اشکال دوم مبنی بر اشکال اول بود. اطلاق که اقتضای نفسیت دارد و عدم انبعاث از وجوب آخر، در نتیجه اگر معنای هیئت هم امر جزئی بود قابل چنین تقییدی هست. چنین تقییدی اقتضای کلیت مفاد هیئت ندارد . به خلاف اینکه تقیید عند وجوب آخر باشد او اقتضای کلیت دارد. این معنای تقیید به این شکل نیست و نا تمام است. وقتی این معنای تقیید غلط شد، بر این اساس نمی توان گفت تقیید اقتضای کلیت مفاد هیئت ندارد و مثلا با جزئیت هیئت هم می سازد.[[1]](#footnote-1)

مناقشه سوم ، قیود شئی یک مرتبه جزء دواعی است و یک مرتبه جزء طواری و حالات است. اگر جزء طواری و حالات بود مقید باید مفهوم کلی باشد. زیرا چنین تقییدی تضییق می آورد. مقید باید سعه داشته باشد و کلی باشد. و اگر تقیید به داعی خاص بود اگر جزئی هم بود عیبی ندارد چرا که چنین قیدی تضییق نمی آورد.

بعد گفتند در مقام تقریر اطلاق و تقیید ، تقیید یعنی به کون داعی بوجوب آخر است، چنین تقییدی اقتضای تضییق ندارد و اقتضای کلیت هیئت را ندارد.

سید استاذ : این حرف ناتمام است در همان مواردی که بخواهید چیزی را تقیید به داعی کنید آنهم اقتضای تضییق دارد.

اگر معنای مقید ما یک مفهوم کلی باشد. چه مقید به داعی خاص باشد یا طواری و حالات باز اقتضای تضییق دارد و موجب تضییق است. و اگر مقید کلی نباشد و امری جزئی باشد اصلا اقتضای تضییق ندارد.[[2]](#footnote-2)

شاهد بر مسئله مانند احتراق است که به منشأ خاصی منسوب شود و اگر گفتند احتراق به توسط آتش چوب باشد و نه آتش نفت اینها جزء دواعی هستند که در مرحله سابق و یا مرحله لاحق هستند که موجب تضییق می شوند. اگر یک مفهوم کلی را مقید به اثری خاص کردند به هر شکلی بالاخره تضییق می شود دیگر در حالی که داعی هم باشد. و اینکه فرق گذاشتیم بین مفاهیم بین قید از طواری و دواعی و قسم دوم را قابل تضییق ندانستید درست نیست. و اگر این مفهوم جزئی شد اساسا قابل تقیید نیست چه از طواری یا از دواعی باشد. این ها قابل گفتن نیست.

در نهایت می فرماید ما این اشکالات را قبول نداریم.

نتیجه در تقریر اطلاق و تقیید که نتیجه دهد اطلاق نفسیت را ، بیان صاحب کفایه رحمة الله علیه درست است . اگر اطلاق هیئت را بخواهیم بگوییم ،اطلاقش به اینست که اذا کان هناک واجب آخر ام لا و تقیید به اینست که کان هناک واجب آخر نه اینکه مقید به کونه منبعثا عن واجب آخر باشد و اطلاق به عدم کونه منبعثا عن واجب آخر باشد. این مطلب نا تمام است به دلیل اینکه:

1. این دو ،‌ دو تقیید است نه اینکه یک اطلاق و تقیید باشد.
2. نتایجی که بر این امر مترتب می شود نا تمام است.

تقریر صاحب کفایه درست است.

و با آن تقریر که فرمودند در کلی بودن معنای هیئت از ناحیه معنای هیئت مشکلی برای اثبات نفسی بودن وجوب نداریم.

اشکالی که به مرحوم صاحب کفایه وارد است از ناحیه دیگر است.

## اشکال ملحوظ غیر استقلالی بودن:

 بله هر چند که معنای هیئت معنای کلی و قابل اطلاق و تقیید است ولی ممکن است بگوییم معنای هیئت معنای حرفی است و معنای حرفی را شما گفتید ملحوظ عالی و غیر استقلالی است و از طرفی وقتی بخواهید معنایی را تقیید کنید باید ملحوظ مستقل شما باشد.

یعنی این کلی بودن معنای هیئت با تقیید سازگار نیست زیرا که ملحوظ استقلالی نیست. از این جهت مشکل پیش می آید و از ناحیه نفس مفهوم طلب مشکلی نیست. از این جهت که معنای حرفی است یلزم که شیء واحد هم ملحوظ عالی باشد و هم غیر استقلالی و از ناحیه ای که مفاد هیئت است و کلی ملحوظ استقلالی باشد.

از یک طرف می گویید معنای هیئت ملحوظ استقلالی است از این ناحیه اشکالی ندارد ولی از ناحیه ای که معنای حرفی است و ملحوظ عالی و غیر استقلالی است مشکل است که مقید باید معنای استقلالی باشد از این ناحیه مشکل است.

اشکالاتی که بر صاحب کفایه کردند همین است که شما از یک طرف معنای هیئت را می گویید ملحوظ استقلالی است و از طرفی در مثل واجب مشروط می فرمایید قید راجع به مفاد هیئت است.

و بعد از این اشکال مثل سید استاذ خواستند جواب دهند و فرمودند که مرادشان اطلاق هیئت نیست بلکه اطلاق صیغه است و منظور از اطلاق صیغه یعنی مورد اطلاق ماده است و از این پاسخها که سابق هم اشاره شد.

پس نتیجه : لو لا این جهت که مفاد هیئت ملحوظ غیر استقلالی است از ناحیه دیگری تمسک به اطلاق هیئت برای نفسی بودن اشکالی نداشت. و لکن با این وجود ادعا می کنیم که اطلاق صیغه اقتضای نفسیت دارد منتهی نه به لحاظ هیئتش بلکه به لحاظ ماده اش.

اطلاق صیغه اقتضای نفسیت دارد ولی نه به لحاظ هیئت بلکه به اطلاق صیغه و ماده.

فرق است بین اینکه بگویید اطلاق هیئت اقتضای نفسیت دارد ، اینکه گفتیم نمی شود چراکه معنای حرفی است وملحوظ غیر استقلالی . و فرق است بین اطلاق صیغه که مجموع ماده و هیئت را شامل می شود ، صیغه یعنی خود این ماده و هیئت ، هیئت یعنی عارض بر همان هیئت.

اگر اطلاق صیغه را گفتیم دیگر اشکالی ندارد که بگوییم اطلاق به لحاظ ماده اقتضای نفسی بودن دارد و نه به لحاظ هیئت که اشکال ملحوظ غیر استقلالی را دارد.

شک در نفسی و غیری بودن و مقتضای اصل عملی چیست؟

1. یک مطلبی اینجا باقی می ماند که چگونه انبعاث و عدم انبعاث با جزئی بودن سازگار است؟ [↑](#footnote-ref-1)
2. مطلبی که هست ، اشکال مرحوم محقق به جزئی بودن در صورتی که مقید از دواعی باشد باز میگردد که جزئی اقتضای تقیید ندارد و شما می گویید در هر حال اقتضای تضییق هست؟ [↑](#footnote-ref-2)